

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سید موسی عثمان هستی

۰۴ جولای ۲۰۱۱

من گر ز تهدید دشمنان می ترسیدم
شمشیر به دست و بیباک نمی رزمیدم
گرافتادم چو عقاب زخمی دست دشمن
به یسار آن روزی آرم که می خندیدم

"گل کوکو" ها در نقش "مادر فولاد زره"

حدود ساعت ۲ و ۳۰ دقیقه دیشب به اساس شنیدن زنگ تلفون از خواب بیدار شدم، به مانند تمام وطن دارانی که کس و یا کسانی در مسافرت دارند و یا بخش هائی از فامیل شان در مصیبت خانه وطن زندگی می نماید، شنیدن زنگ تلفون در آن دیر وقت شب، با آن که در سابق دوستان نیز به چنین کاری دست می زدند، اما از زمانی که مریض هستم و نیاز بیشتر به استراحت دارم و آنها از چنین مردم آزاری ها دیگر معاف نموده اند؛ سخت تکانم داد. همین که گفته اند:

"چیزی که دل میگه، دشمن نمیگه" تا برداشتن گوشک تلفون و شنیدن صدای طرف مقابل ذهنم با چنان سرعتی تمام حوادث خراب را به سرعت مرور کرد که هیچ کمپیوتری توان آن را ندارد. وقتی گوشک را برداشتم و خود را معرفی نمودم، از آن طرف صدای نوازشگر یک خانم هموطن خود را شنیدم که پرسید:

شما آقای "قاضی موسی" و یا همان "سید موسی عثمان هستی" هستید؟ در جواب گفتم:
بلی! شما؟

خانم با همان صدا که به گفته مردم دل از دلخانه انسان می کند، گفت:
این که من کی هستم و چه نام دارم، مهم نیست. لطف نموده بفرمائید که آیا شما و یا دوست تان ... "محک باستانی" هستید، که این طور از پشت نام مستعار فحش و دشنام می گوئید؟

من که اکنون از حوصله مندی و رعایت ادبم در آن نیمه شب تعجب می کنم، گفتم:
خانم! نه من "محک باستانی" هستم و نه هم دوستم آقای این نکته را نه تنها خود آقای "باستانی" نیز ضمن
نوشته های شان با صراحت ابراز داشتند بلکه به خاطر اثبات قضیه حتا دوستم میل های آقای "باستانی" را نیز به
"ریاکار خپگیر" نشان داد تا مطمئن شود و بیجا از پاچه کسی نگیرند.

از آن گذشته، من چه ضرورت دارم که وقتی خود در میدان رویاروی قرار دارم، باز هم از اسم مستعار استفاده
نمایم.

خانم که گویا درسش را خوب فرا گرفته بود، با همان لحن نوازشگرانه و "مکش مرگ ما" دوباره صحبت را آغاز
نموده گفت:

اگر پای دلیل باشد، ما به خاطری می گوئیم که "باستانی" خودت هستی که مدتها با بیرون کشیدن سایت "بزمقدس"
و پنهان شدن زیر نام های عجیب و غریب، بر "قهرمان ملی" و "وطن یعنی" "احمد شاه مسعود" نیز دو و دشنام
فرستادی.

با آن که در آن وقت شب، ادامه بحث فقط می توانست باعث اذیت من گردد، باز هم با حوصله مندی گفتم:
ببین خانم محترم:

این که من با "بزمقدس" همکاری داشتم، به این معنا نیست که گرداننده "بزمقدس" بودم. در ثانی من در همان
"بزمقدس" نیز مطالبم را با نام و نشانم به نشر می رسانیدم. و آنچه را در مورد "قهرمان ملی" اشغالگران نوشته ام،
نه تنها در همان زمان در ده ها جای به نام خود آنها را منتشر ساختم بلکه بعد از این هم در صورت امکان و یافتن
وقت همان حرفها را خواهم زد.

شما که این وقت شب به سراغم آمده اید حتماً این را می دانید که من از آنانی نیستم که از چیزی و یا کسی ترس و یا
هراسی داشته باشم تا خود را در پشت نام مستعار پنهان نمایم. حد اقل تاریخ چند سال اخیر به وضاحت نشان داده
است که من نه تنها مسؤولیت نوشته های خودم را می گیرم، بلکه با نشر ماهنامه طنزی "بینام" بدون ترسی و یا
هراسی مسؤولیت تمام نوشته های آن نشریه را به جان و دل قبول نموده ده ها همکار خود را از تعقیب و اذیت
"داروغه شب" و "شب پرستان کوردل" حفاظت می نمایم.

وقتی صحبت ما به اینجا رسید، خانم با همان صدای نوازشگر، مگر این بار عاری از ادب حرفهائی گفت و تهدید
هائی نمود که اینجا جای بیانش نیست.

حال که داستان شب خیزی خود را برایتان باز گفتم، لطف نموده بقیه را با دقت بخوانید:

هرچند آن خانم می کوشید تا گفته ها و سؤال ها را مال خود جلوه دهد، مگر سطح معلومات وی از قضایا نشان می
داد، که سؤال ها از خودش نبوده بلکه انسان های بی شهامتی خود را در پشت آن زن پنهان نموده بودند، از من به
این انسان های بی شهامت و بی ایمان که در عقب یک زن سنگر گرفته و دو و نیم شب وی را در بستر یک مرد به
مباحثه می فرستند:

اگر همت دارید، خود پا پیش نمانید و این طور ذلیلانه در پناه زنها خود را پنهان نسازید.

این را هم بدانید که وقتی زنها را در حقوق با مرد ها مساوی می دانم، این تساوی را در انجام مسؤولیت ها نیز قبول
داشته، اگر این بار حجب و حیای روستائی زادگی بودنم موجب گردید که آن "مادر فولاد زره" را چیزی نگفته
راهی دیدار شما سازم، بار دیگر با وی همان برخوردی را خواهم نمود که با شما فرستندگان بی همت و نانجیب وی
در صورت شناختن تان انجام خواهم داد.

آن صدا با تمام حالت نواز شگرانه، نمی تواند ماهیت کردار آن عفریته را که دیر وقت شب به بستر کسی سر می زند بپوشاند، تا جایی که "حافظه سمعی" من اجازه می دهد فکر می کنم، وی را شناخته ام، فقط جهت رفع هر نوع شک، بعد از این که نتیجه پرسنام از مرکز تلفون که شماره و آدرس "مزاحم نیمه شب" را از آنها خواسته ام، رسید؛ باز من می دانم و آن عفریته و فرستندگانش.

عمل آن خانم که کسی را نیمه شب به خاطر پرسشی از خواب بیدار نماید، به خودی خود نشان می دهد که اگر آن خانم شخصاً سابقه همکاری با خاد و سایر دستگاه های جاسوسی و مراکز شکنجه گری هیأت های تحقیق را نداشته باشد، به یقین فرستنده اش که چه بسا شوهرش باشد، در این جنایت تجربه کافی دارد. به خصوص وقتی می بینم که یکی از طرف هایم چنان سوابقی دارد، اطمینانم بیشتر می گردد.

و اما سخن آخر:

نه من و نه دوستم هیچ کدام آقای "باستانی" نیستیم. اسم من "سید موسی عثمان هستی" است و دوستم هم اسم خود را دارد. هرکس حرفی، انتقادی، مطلبی به ارتباط دست نوشته های ما داشته باشد، می تواند با ما در تماس شود تا در صورت سوء تفاهم، رفع آن گردد و در غیر آن، آنچه در نوشته تذکر داده ایم به گوش وی نیز برسانیم. در غیر آن ما را به کار کس دیگری متهم نسازند.

احترامم برای آقای "باستانی" سر جایش، شخصاً در طول عمرم نه تنها وی را ندیده و یا با وی هم صحبت نشده ام بلکه اساساً ایشان را نمی شناسم.

حرف آخر برای فرستندگان "گل کوکو":

همان طوری که قبلاً نوشتم بعد از این "گل کوکو" هایتان را به سراغم نفرستید، زیرا من از آنها همان استقبالی را خواهم کرد که تمام "مادر فولاد زره" ها مستحق آن اند.